

## عادت‌های خوب، عادت‌های بد نویسندگان بزرگ هنگام نوشتن چه عاداتی داشته‌اند؟

حرف زدن در مورد سوژه‌ها خیلی لذت‌بخش است. در واقع، بهترین سرگرمی نویسنده‌ها موقع دیدن همدیگر، صحبت راجع به سوژه‌هاست. مثلاً نویسنده الف به نویسنده ب می‌گوید: «یک سوژه عالی برای نوشتن رمان دارم گوش کن؛ راجع به دختری است که می‌خواهد خودکشی کند. داستان در آلاسکا اتفاق می‌افتد. این دختر پسرعمه‌ای دارد که...» بعد آن‌ها دوباره قهوه سفارش می‌دهند و ساعت‌ها وقت نویسنده تلف می‌شود، حال آن که می‌توانست با استفاده از همین چند ساعت، قسمت‌هایی از داستانش را بنویسد. اما حالا ممکن است هرگز این داستان را ننویسد. چون نویسنده الف با بیان سوژه قوی‌اش برای دیگری، از فشار احساسی آن راحت شده است. ضمن اینکه واکنش فرد مقابل را دیده و ستایش او را شنیده است و دیگر واقعا احتیاجی ندارد که داستانش را بنویسد.

اثر ادبی، داستان یا رمان، وقتی پدید می‌آید که نویسنده‌اش قادر باشد «جهانی» را بیافریند و بپذیراند؛ یعنی واقعیتی را تجسم ببخشد یا آشکار کند و ما را رویاروی آن قرار دهد. برای این که داستان در ما بگیرد، قبل از هر چیز باید تماشای نویسنده، آن چه نویسنده آفریده است، حاصل شود؛ باید که ما وارد دنیای او شویم و این دنیا را از آن خود سازیم.

نویسنده‌گی دنیایی کاملاً متفاوت و زندگی متفاوت از زندگی طبیعی را می‌طلبد تا نویسنده بتواند مسائل را طور دیگری ببیند و تفسیر کند و به تصویر بکشد. موقع خلق داستان هم دنیای نویسنده فرق خواهد کرد. همین‌طور که نویسنده نشسته است، یک‌دفعه همه چیز عوض می‌شود. نویسندگان حرفه‌ای، ساعاتی خاص از شبانه‌روز را برای نوشتن انتخاب می‌کنند. بعضی از آنها صبح‌ها شوق نوشتن دارند و بعضی شب‌ها و عده‌ای معدود نیز بعد از ظهرهای کسالت‌آور را برگزیده‌اند. در حقیقت شوق نوشتن است که هر یک از نویسندگان را به نوشتن در اوقات مشخص هدایت می‌کند. اینکه شب بنویسد یا روز، یا مثلاً در اتاق کار و پشت میز یا روی زمین و کنار پنجره اثری را خلق کنید، به خود نویسنده

بستگی دارد و عبارتی دو کلمه‌ای به نام «عادت نوشتن». اگر عادت نوشتن نبود، کدام نویسنده می‌توانست در بحبوحه داشتن و نداشتن و تجرد و تأهل و هزار و یک دغدغه دیگر داستان و یا رمانی را به پایان برساند، مجموعه‌ای را شکل بدهد و برود سراغ دیگری؟ هر یک از داستان‌نویسان عاداتی برای نوشتن دارند. در حقیقت با این عادت‌ها بهتر می‌نویسند. برای مثال، «گوتتر گراس» در پاسخ به این سؤال که بیشتر در چه ساعت‌هایی می‌نویسید، پاسخ می‌دهد: «صبح‌ها می‌نویسم و عصرها راه می‌روم.»



صادق هدایت

«مارک تواین» به خاطر آرامشی که در رختخواب به او دست می‌داد، در رختخواب می‌نوشت. «جان اشتاین‌بک» عادت‌های نوشتن خود را پیاپی کشیدن موقع نوشتن و استفاده از نوع مخصوصی از مداد را ذکر می‌کند. در این مورد نویسندگان گوناگون از شیوه‌های

متفاوتی استفاده

می‌کنند. برخی

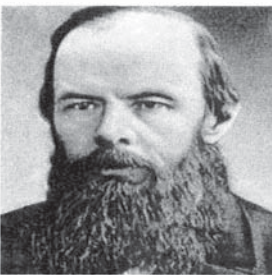
مدتی قدم می‌زنند یا آنقدر به آسمان خیره می‌شوند تا دوباره به همان خیالات خلاق بازگردند. بعضی نیز با نگاه کردن به عکس، طراحی تصویر یا صحنه‌ای که در حال نوشتن چیزی درباره‌اش هستند، دوباره پا به درون همان حال و هوا و وضعیتی که تجسم کرده بودند، می‌گذارند. نویسندگانی هم هستند که با استراحت، فکر کردن یا مختصر چرتی،

دو باره

سر ذوق و شوق می‌آیند. بعضی نیز به وسیله ظرف شستن با آب گرم، در نوشتن غرق می‌شوند.

نویسنده توی دنیایی است که فقط خودش آن را حس می‌کند، اما از بیرون ما خواننده داستان، فقط یک آدم را می‌بینیم که دارد می‌نویسد. یک‌دفعه می‌خندد و یا فریاد می‌زند و یا زمزمه می‌کند. بنابراین، خیلی طبیعی است که او دیوانه به نظر برسد. مثل «جلال آل احمد» که پشت میزش قلم به دست، شاید دارد گریه می‌کند و ما نمی‌بینیم که او داخل بازار چه داستان «سه‌تار» ش، جلوی در مسجد نشسته و دارد تکه‌های سه‌تار شکسته‌اش را جمع می‌کند.

برای «هاروکی موراکامی» نویسنده ژاپنی، نوشتن رمان مثل



داستایوفسکی



بزرگ علوی



مارک تواین



آنتون چخوف

